

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ  
سال سیزدهم، شماره‌ی پنجاهم، زمستان ۱۴۰۰، صص ۱۵۷-۱۳۱  
(مقاله علمی - پژوهشی)

## بازیابی زمینه‌های تحدید قبا و عبا به روحانیت شیعه در عصر قاجار

هادی یعقوب‌زاده<sup>۱</sup>، آمنه مافی‌تبار<sup>۲</sup>

### چکیده

در بازه طولانی فرمانروایی قاجاریان، سردمداران حکومتی با نگاه به غرب در پوشش جامعه تغییراتی ایجاد کردند که عامه مردم را تحت‌تأثیر قرار داد. در این بین، علمای دینی شیعه با حفظ پوشش تاریخی خود از دیگران متمایز شدند. هدف این مقاله، واکاوی زمینه‌های انحصار قبا و عبا - به عنوان اصلی‌ترین اجزای تن‌پوش - به این قشر از جامعه است. بدین قرار پرسش این خواهد بود که چرا و چگونه قبا و عبا به‌عنوان تن‌پوش روحانیت شیعه در ایران شناخته شد؟ فرضیه آنکه برای بازیابی این چگونگی باید به تحولات رسمی و غیررسمی پوشش عصر قاجار رجوع شود. نتیجه بررسی‌ها به شیوه توصیفی-تحلیلی نشان می‌دهد که با تغییر پوشش رسمی دربار و تبعیت قشر متوسط جامعه شهری از ایشان، صورت ظاهری جامعه مردم دگرگون شد. در این بین، روحانیون دینی با ممارست در حفظ سبقه فرهنگی و تن‌پوش قبا و عبا، از دیگران متمایز شدند و وجه نمادین کسوت ایشان در ایران تقویت شد.

**واژه‌های کلیدی:** قاجار، روحانیت شیعه، علمای شیعه، لباس، قبا، عبا

۱. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه هنر، (نویسنده مسئول) [yaghoubzadeh@art.ac.ir](mailto:yaghoubzadeh@art.ac.ir)

"این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی در دانشگاه هنر می باشد."

۲. استادیار گروه طراحی پارچه و لباس، دانشکده هنرهای کاربردی، دانشگاه هنر

[a.mafitabar@art.ac.ir](mailto:a.mafitabar@art.ac.ir)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۷/۲۲ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۱/۱۱

## مقدمه

در گذر تاریخ، ارتباط محکمی بین پوشش و هویت فرهنگی و اجتماعی ایرانیان وجود داشته و همین امر به ایجاد هویتی مستقل برای پوشاک ایرانی منجر شده است. پوشاک ایرانی را از نظر پوشش اندام‌های بدن به «سرپوش‌ها»، «تن‌پوش‌ها»، «روبندها»، «کمربندها»، «دست‌پوش‌ها» و «پاپوش‌ها» تقسیم کرده‌اند (باصری و کریمی، ۱۳۹۸: ۲۶۲). کاربرد این پوشش‌ها به تناسب جنسیت و نیز منطقه جغرافیایی و شرایط آب و هوایی متفاوت بوده است. در بین تن‌پوش‌های سنتی، «قبا» و «عبا» در میان ایرانی‌ها تاریخی طولانی دارد. با این تفاوت که پیشینه قبا به قبل از اسلام می‌رسد، اما رواج پوشش عبا در میان ایرانی‌ها به بعد از ورود اسلام به ایران بازمی‌گردد. این دو تن‌پوش، به رغم فراز و نشیب‌ها، در طول تاریخ بعد از اسلام در میان اقشار مختلف جامعه ایران رواج داشته است. از جمله این اقشار، روحانیون شیعه بوده‌اند که از تن‌پوش عبا و قبا برای پوشش رسمی خود استفاده می‌کرده‌اند. از اواسط دوره قاجار (۱۱۷۵-۱۳۰۴ش)، تحولاتی در حوزه پوشاک پدید آمد که برآیند نهایی آن از رونق افتادن تدریجی کاربرد قبا و عبا در میان عموم مردم و محدود شدن آن به علمای دین بود. هدف این مقاله، واکاوی زمینه‌های تحدید قبا و عبا به روحانیت شیعه و تمایز آنها از غالب مردم جامعه است. با این حساب پرسش این خواهد بود که چرا و چگونه در پایان دوره قاجار، قبا و عبا به عنوان تن‌پوش روحانیت شیعه در ایران شناخته شد؟ فرضیه آنکه برای بازیابی این چگونگی باید به عصر قاجار و تحولات پوشش آن روز رجوع شود. ضرورت انجام دادن این مطالعه آن است که در بسیاری از پژوهش‌های تاریخی حوزه پارچه و لباس، تحولات برجسته این عرصه را به عصر پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۵۷ش) نسبت می‌دهند، در صورتی که بارقه‌های آن در دوره پیش‌تر یعنی، دوره قاجار قابل بازیابی است. این سلسله که در سال ۱۱۷۵ هجری شمسی بر ایران مسلط شد، حدود یکصد و سی سال بر این سرزمین حکومت کرد (باسورث، ۱۳۸۱: ۵۳۹-۵۴۰) و زمینه‌ساز تحولات مهم اجتماعی و سیاسی شد. با این وصف، برای دستیابی به هدف پژوهش پیش‌رو، بررسی گزارش‌های تاریخی آن عهد، ثمربخش به نظر می‌رسد. به همین دلیل، علاوه بر منابع تاریخی، تعدادی از سفرنامه‌های دوران قاجاریه (حک: ۱۱۷۵-۱۱۷۶ش) تا ظهور

خانندان پهلوی و نیز پژوهش‌های معاصر مطالعه خواهد شد تا از مسیر جزئیات مطرح شده در آنها، اطلاعات این مقاله مستند شود. بنابراین، آنچه در پی می‌آید به ترتیب تاریخی پوشش قبا و عبا در ایران، تبیین صورت شکلی این دو و نیز تبیین زمینه‌ها و عوامل تحدید عبا و قبا به روحانیت شیعه در عصر قاجار است.

نکته قابل اشاره اینکه در طول تاریخ، لباس عالمان شیعه از عناصر متعددی تشکیل می‌شده که عبارت بود از: عبا، قبا، لباده، نعلین، عمامه، تسبیح، عطر، انگشتر، شال کمر و شال گردن (اسلامی‌تنها، ۱۳۹۱: ۱۱۳). عناصر فوق را می‌توان به دو دسته اجزای اصلی مشتمل بر عمامه، عبا، قبا و اجزای فرعی (مشتمل بر بقیه موارد) تقسیم کرد که البته عناصر اصلی برای اطلاق تلبس به لباس روحانیت کفایت می‌کند. در بین عناصر اصلی، عمامه به عنوان مهم‌ترین جزء این پوشش، دال و نشانه‌ای برای روحانیت به حساب می‌آید، چنان که واژه «مُعَمَّم» - که بر روحانی ملبس شده به لباس رسمی روحانیت اطلاق می‌شود - فقط بر طلبه‌ای اطلاق می‌شود که عمامه بر سر گذارده باشد. در حالی که اگر قبا و عبا به تن کند و عمامه بر سر نگذارد، بر او واژه «مُکَلَّل» به معنی «کلاه بر سر گرفته» اطلاق می‌شود که بر نپوشیدن لباس رسمی روحانیون شیعه دلالت دارد. بحث از سرپوش‌ها در میان ایرانیان که از جمله آنها «عمامه» است، به دلیل تحولاتی که از اواخر دوره قاجار تا پهلوی اول (۱۳۰۴-۱۳۲۰ش) به خود دیده، حاوی بحث‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی متعددی است که در این مقال ننگجند. از این رو، بحث از جایگاه عمامه و نشانه و نماد روحانیت شیعه و نیز تحولاتی که به خود دیده، موضوع نوشتار حاضر نخواهد بود.

### پیشینه تحقیق

در پیشینه این تحقیق آثاری قابل اشاره است که به صورت پراکنده به شکل و جنسیت «قبا» و «عبا» در ادوار تاریخی پرداخته‌اند، اما از چگونگی و زمینه‌های تحدید این دو پوشاک به عنوان پوشش روحانیت شیعه در دوره قاجار بحث نکرده‌اند. از جمله این آثار به سه کتاب *تاریخ پوشاک ایرانیان از ابتدای اسلام تا حمله مغول*، *تاریخ جامع ایران* از محمدرضا چیت‌ساز (۱۳۹۳) و *هشت هزار سال تاریخ پوشاک اقوام ایرانی* از

مهرآسا غیبی (۱۳۹۶) باید اشاره کرد. این آثار از منظر تاریخی و شکلی، به بررسی دو پوشش «عبا» و «قبا» در ایران پرداخته‌اند، اما زمینه‌ها و علل تحدید این دو پوشاک را به روحانیت شیعه در اواخر دوره قاجار بررسی نکرده‌اند. همچنان که در مقاله «سیمای مرد مدرن؛ تحلیلی بر تحول لباس مردان در ایران عصر قاجار» نوشته محمدی و سیداحمدی زاویه (۱۳۹۷)، روند کلی تغییر شکل پوشش مردان در دوره قاجار دنبال شده، اما واکاوی علل تحدید عبا و قبا به علمای دین در اولویت پژوهشی اثر مذکور نبوده است. مقاله «پوشاک سنتی به نام قبا در جامعه ایران» از سمیه باصری و مریم کریمی (۱۳۹۸) نیز فقط به پوشش قبا؛ آن هم از منظر تاریخی پرداخته، و علل تحدید قبا را به علمای دین در اواخر قاجار بررسی نکرده است. بررسی مطالعات پیشین، گواه بر آن است که واکاوی در چرایی و چگونگی تحدید عبا و قبا به روحانیت شیعه در اواخر دوره قاجار که محور نوشتار حاضر است، موضوع مغفولی است که پرداختن به آن ضرورت دارد.

### روش تحقیق

این مطالعه کیفی به لحاظ محتوا، توصیفی-تحلیلی است. بدین بیان که با بررسی اسناد و منابع تاریخی مرتبط با موضوع، به توصیف دو تن پوش قبا و عبا در دوره قاجار و وضعیت کاربرد آنها در جامعه پرداخته و سپس بر اساس شواهد و قرائن موجود در منابع فوق، چرایی محدود شدن قبا و عبا را به روحانیت شیعه در آن زمان تحلیل کرده است. این پژوهش به لحاظ هدف، بنیادی است، زیرا می‌کوشد با جست‌وجو درباره دو تن پوش قبا و عبا، نقش‌پذیری آن را در لباس علمای دینی در عصر قاجار برسد. با این نگاه، نمونه‌گیری به صورت هدفمند صورت می‌گیرد؛ یعنی، در قالب دو مورد از اجزای اصلی پوشش علمای دینی شیعه در ایران خلاصه می‌شود.

### ۱. جایگاه قبا و عبا در میان ایرانیان

قبا و عبا هر چند نه در تمامی تاریخ ایران، در بخش گسترده‌ای از آن، همراه با هم، به عنوان دو تن پوش در میان ایرانیان رواج داشته است. پیش‌تر گفته شد که تن پوش قبا در

دوره پیشاسلامی در میان ایرانیان رواج داشته و پس از آن نیز استفاده از آن تداوم یافته است. به رغم گزارش‌هایی از کاربرد عبا در دوره پیشاسلامی، رواج آن در میان طبقات مختلف مردم به دوره پس از اسلام بر می‌گردد. در ادامه، به تاریخچه پوشش قبا و عبا در میان ایرانیان تا عصر قاجار پرداخته می‌شود.

### ۱-۱. تاریخچه پوشش قبا و عبا در میان ایرانیان

بررسی منابع تاریخی حاکی از آن است که قبا تن‌پوشی بوده که در ادوار تاریخی پیش و پس از اسلام در میان ایرانیان رواج داشته است. این تن‌پوش در عصر هخامنشیان (حک: ۵۵۰-۳۳۰ پ.م) رواج داشته، همچنان که در دوره‌های بعد از ایشان نیز این گونه بوده است (سایکس، ۱۳۸۰: ۴۹۷/۱). نگاره‌های موجود در تخت جمشید از کاربرد قبا در میان ایرانیان حکایت دارد (نیبور، ۱۳۵۴: ۱۶۳). این سخن که پارس‌ها شکل لباس را از مادها (حک: ۶۷۸-۵۴۹ پ.م)، اقتباس کرده‌اند (هردوت، ۱۳۸۲: ۲۱۹/۱)، نشان از آن دارد که قبا آستین‌دار در دوره هخامنشیان و پیش از آن (پیرنیا، ۱۳۷۵: ۲۲۲-۲۲۳) و در عصر ساسانیان (حک: ۲۲۴-۶۵۱ م) در ایران مرسوم بوده است (کریستین سن، ۱۳۶۸: ۵۹۸). این تن‌پوش در دوره بعد از اسلام نیز در جامعه ایران رایج بوده (اصطنخری، ۱۹۲۷: ۱۳۷ و ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۲۸۹/۲)، بلکه نمونه ایرانی آن در میان اعراب مسلمان نیز محبوبیت داشته است. به خصوص آنکه عباسیان (حک: ۱۳۲-۶۵۶ ق)، به رواج این لباس که معمولاً حاشیه‌دار بود، تمایل بسیاری داشتند (اشپولر، ۱۳۷۳: ۴۱۴/۲). همین امر به دوام کاربرد این تن‌پوش در مناطق مختلف ایران و در دوره‌های گوناگون تاریخی کمک کرده است (ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۳۹۴/۲ و بیهقی، ۱۳۷۴: ۲۰۵/۱ و حمیری، ۱۹۸۴: ۲۱۹). همچنان که ایلخانان مغول (حک: ۶۵۴-۷۳۶ ق)، نیز قبا بر تن می‌کردند (شیمل، ۱۳۸۶: ۲۰۵) و از آن به عنوان خلعت، برای بخشیدن به دیگران بهره می‌بردند (همدانی، ۱۳۵۸: ۸۳). در دوره صفویه (۹۰۷-۱۱۴۸ ق/۸۸۰-۱۱۱۴ ق) نیز قبا تن‌پوش رایج در میان ایرانیان بوده است (ترکمان، ۱۳۸۲: ۶۱۷/۲، ۷۷۴ و شاردن، ۱۳۷۲: ۸۰۱/۲) و گاه پادشاه به عنوان خلعت به دیگران می‌دادند (تاورنیه، ۱۳۸۳: ۲۸۸). سفرای خارجی برای شرفیابی به حضور پادشاه

می‌بایست قبا‌ی خلعتی شاه را بر تن می‌کردند و در دربار حاضر می‌شدند (فیدالگو، ۱۳۵۷: ۶۴). پوشش قبا در دوره نادرشاه (۱۱۴۸-۱۱۶۰ق/ ۱۱۱۴-۱۱۲۶ش) (مینورسکی، ۱۳۸۷: ۱۲۸) و در دوره زندیه (۱۱۶۳-۱۲۰۹ق/ ۱۱۲۸-۱۱۷۴ش) تن‌پوشی رایج در میان مردم (نیبور، ۱۳۵۴: ۱۶۳) و درباریان بود. چنان که کریم‌خان زند (حک: ۱۱۶۳-۱۱۹۳ق/ ۱۱۲۸-۱۱۵۷ش) در تابستان و زمستان، قبا‌یی متناسب با فصل در بر می‌کرد (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۶۱۵). کاربرد تن‌پوش قبا در دوره قاجار نیز تداوم یافت (شمیم، ۱۳۸۷: ۳۵۹). این پوشش در میان طبقات مختلف جامعه، اعم از درباری و اصناف و مشاغل مختلف و مردم عادی و روحانیون مرسوم بود (دزی، ۱۳۴۵: ۳۴۰). بنا بر آنچه که گفته شد، قبا از دوره پیش از اسلام تا عصر قاجار در میان ایرانیان رواج داشته است.

عبا که به عربی عبا و عبا‌یه خوانده می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۲/۲۶۲)، تن‌پوش رویی باز و فراخ است که تا مچ پا را می‌گیرد و جزو لباس‌های سنتی اعراب بوده است (کمپانی، ۱۳۹۱: ۹۳). شواهد و گزارش‌ها حاکی از کاربرد آن در ایران پیش از اسلام است که به نظر می‌رسد عمدتاً به عنوان لباسی فاخر برای درباریان استفاده می‌شده است. همچنان که گفته شده، اشک اول (حک: ۲۵۰-۲۴۸پ.م)، سر سلسله اشکانیان (۲۵۰پ.م-۲۲۴م) بر روی لباس‌هایش عبا یا جبه‌ای نظامی بر دوش می‌انداخت؛ سنتی که پادشاهان بعد از او نیز ادامه دادند (سایکس، ۱۳۸۰: ۱/۴۹۸). با این حال، رواج عبا در ایران بیشتر به بعد از اسلام باز می‌گردد. پوشش عبا در دوره صفویه نیز مرسوم بوده است (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۸۹). سیاحان از رواج پوشش عبا در میان ایرانیان در عصر صفوی گزارش داده‌اند (شاردن، ۱۳۷۲: ۲/۸۹۷). این تن‌پوش در دوره زندیه مرسوم بوده است و کریم‌خان زند «عبایی بر روی قبا می‌پوشید» (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۶۱۵). در دوره قاجار نیز این پوشش در میان گروه‌ها و اصناف مختلف رواج داشته است (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۱/۵۸ و ۸۷، ۱۸۷۷/۳ و عظیم‌زاده و سعادت‌فر، ۱۳۹۵: ۳۵۸). در ادامه، وضعیت دو تن‌پوش قبا و عبا در دوره قاجار به تفصیل مرور می‌شود.

## ۱-۲. پوشش قبا و عبا در دوره قاجار

خصایص شخصیتی هر ملت با دیگری تفاوت دارد. بر این اساس، شیوه لباس پوشیدن مردم هر کشور می‌تواند با دیگری متفاوت باشد. از این رو گفته شده است که در عصر قاجار مردم ایران بر خلاف مردم دیگر کشورها، برای لباس اهمیت زیادی قائل بودند و برای آن بسیار خرج می‌کردند و در این امر تفاوتی میان افراد جوان و پیر وجود نداشت. در میان طبقات فرودست - به استثنای درویش‌ها - به ندرت آثار تسامح در لباس پوشیدن مشهود بود (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۰۳). به این ترتیب نقل شده است که سکنه شهرهای معتبر به پوشیدن لباس‌های فاخر بسیار مایل بودند و معمولاً جامگان قلمکار، ابریشمین، ماهوت<sup>۱</sup> مطرز<sup>۲</sup> به طلا و نقره و، یا کمخاب<sup>۳</sup> می‌پوشیدند (ملکم، ۱۳۸۰: ۸۴۴ و راوندی، ۱۳۸۲: ۱۰۶/۷). نکته دیگر اینکه در عصر قاجار، مردم ایران پوشیدن لباس کوتاه را با متانت و وقار مغایر و میزان احترام اشخاص را به نیک پوشاندن سر تا پا وابسته می‌دانستند (کرزن، ۱۳۶۲: ۹۶/۱)، چنان که قبا ایرانی به بلندی شهرت داشت (مک‌گرگور، ۱۳۶۸: ۱۹/۱). همچنین، دامن قبا باید گشاد می‌بود تا در قسمت جلو روی هم قرار بگیرد و قسمت‌های مخفی بدن را بپوشاند و اگر لباسی این گونه نبود، جلف قلمداد می‌شد و پوشیدن آن شرم‌آور بود (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۰۷). معیار بازشناختن این رسم، لباس‌های فراخ و بلندی بود که شاه می‌پوشید (کرزن، ۱۳۸۰: ۹۶/۱). چنان که فتحعلی‌شاه (۱۲۱۱-۱۲۵۰ ق/۱۱۷۶-۱۲۱۳ ش) در مقام حکمرانی، ردای بلندی را به عنوان جامه بیرونی بر تن می‌کرد و، یا سلیمان میرزا پسر وی، ردای بلند فاخری می‌پوشید (فریزر، ۱۳۶۴: ۱۷۶ و ۱۸۹). به همین دلیل در نیمه نخست دوره قاجار، به تبعیت از چنین فرهنگی، نه فقط پادشاهان که به تبع آنها، مردم عادی نیز روی لباس زیرین، جامه بلند آستین بلند و جلوباز می‌پوشیدند (بیشوپ، ۱۳۷۵: ۸۶ و راوندی، ۱۳۷۸: ۳/۳۴۵). یعنی، پوشاک مردان در سراسر ایران عمدتاً بلند، پوشیده،

۱. یک نوع پارچه پشمینه کلفت پرزدار نفیس. قسمی پارچه پرزدار ضخیم که از آن لباس و پرده و غیره دوزند (دهخدا، ۱۳۷۷: واژه ماهوت).

۲. مطرز پارچه‌ای با نقش و نگار (دهخدا، ۱۳۷۷: واژه مطرز).

۳. جامه نقش‌دار و زری‌دوزی و رنگارنگ که به آن کمخا نیز می‌گویند (کمپانی، ۱۳۹۱: ۱۱۴).

ساده و گشاد بود که این امر به دلیل اهمیتی بود که ایرانی‌ها به راحت بودن لباس می‌دادند (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۰۹).

بنابراین، تبعیت از شیوه لباس پوشیدن حاکمان جامعه، میل ایرانی‌ها به پوشیدن سر تا پای بدن برای ایجاد وقار و متانت و پرهیز از کوتاهی لباس به دلیل جلف دانستن آن، از عوامل انتخاب دو تن‌پوش قبا و عبا بوده است. این امور به رواج قبا و عبا در میان ایرانیان منجر شده بود. از این رو، علاوه بر شاه، اصناف مختلف مردم از پوشش قبا و عبا استفاده می‌کردند. آنچه‌ان که رجال دربار هم به عنوان تن‌پوش، قبا و عبا به بر می‌کردند (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۸۹۴/۱). روحانیون نیز از جمله گروه‌هایی بودند که از قبا و عبا به عنوان تن‌پوش استفاده می‌کردند (والیزاده معجزی، ۱۳۸۰: ۲۷۳). آنان در زمستان عبای بوشهری، نجفی و...؛ و نیز قبای ماهوت، برک<sup>۱</sup> و، یا قدک<sup>۲</sup> رنگ‌کرده بیدگل می‌پوشیدند (ضرابی، ۱۳۴۱: ۲۴۸). در تابستان عبای کشمیرشکن، قبای قدک کاشانی و، یا یزدی به تن می‌کردند (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۰۹). وجه تمایز روحانیون با مردم عادی تنها در عمامه گرد بسیار بزرگی بود که بر سر می‌گذاشتند (دروویل، ۱۳۷۰: ۱۲۸).

علاوه بر روحانیون، اصناف مختلف مردم نیز این دو تن‌پوش را می‌پوشیدند. بازرگانان، قبا و لباده بلند و عبای نائین به تن می‌کردند که جنس مرغوبی داشت (شمیم، ۱۳۸۷: ۳۵۹). اطبا نیز از این دو تن‌پوش استفاده می‌کردند (فووریه، ۱۳۸۵: ۶۰). مردم عادی نیز این دو تن‌پوش را به تن می‌کردند، هر چند پوشش قبای کوتاه بدون چاک، در میان آنان رواج بیشتری داشت. در زمستان هم به جای عبا از کلیجه استفاده می‌کردند که ضخیم‌تر بود (شمیم، ۱۳۸۷: ۳۶۰). فووریه<sup>۳</sup> پزشک مخصوص ناصرالدین‌شاه، در توصیف کارگری که وسایل او را حمل می‌کرد، گزارش داده که قبایی بلند از پشم تیره به تن داشت (۱۳۸۵: ۵۰). نوجوان‌ها به تناسب فصل، قبا و لباده به تن می‌کردند (مستوفی، ۱۳۸۴: ۴۴۹/۱). با اینکه مردم هر منطقه لباس مخصوص به

۱. پارچه ضخیم بافته شده از پشم شتر یا کرک بز (کمپانی، ۱۳۹۱: ۲۲).

۲. پارچه کرباسی رنگین (کمپانی، ۱۳۹۱: ۱۰۲).

۳. Jean-Baptiste Feuvrier: (۱۹۲۶-۱۸۴۲) / فرانسوی. با مطالعه درباره ایران عهد ناصری شناخته شده است.

خود را داشت، اما عمدتاً از عبا (فلاندن، ۱۳۵۶: ۲۵۴ و رایس، ۱۳۸۳: ۱۱۵) و قبا استفاده می‌کردند (فووریه، ۱۳۸۵: ۵۰). همچنان که بختیاری‌ها قبا به تن می‌کردند و عبای نازکی نیز بر روی آن می‌پوشیدند (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۲۷۲۲/۴). بنابراین، قبا و عبا دو تن‌پوشی بوده‌اند که در دوره قاجار رواج داشت؛ دوره‌ای که خود بستر تغییر و دگرگونی در این دو تن‌پوش شد.

### ۳-۱. صورت شکلی قبا و عبا در عصر قاجار

قبا در شکل کلی و پیش از شکل‌گیری تحولات پوششی در ایران سده ۱۳ق/۱۹م، لباس بلندی بود که روی لباس‌های دیگر پوشیده می‌شد و معمولاً آن را به تناسب فصل از پارچه‌های متنوع می‌دوختند. این لباس تا کمر تنگ بود و از قسمت کمر به پایین گشاد می‌شد و تا پاشنه پا بلندی داشت (درویل، ۱۳۷۰: ۵۰)، به طوری که نمای آن از پایین به شکل زنگ گرد درمی‌آمد (دزی، ۱۳۹۶: ۱۷۴). جزئیات بیشتر آنکه در دوخت قبا، الزاماً آستین‌ها باید به گونه‌ای طراحی می‌شد که بتوان آن را برای وضو به سهولت بالا زد تا هنگام شستن آرنج‌ها، آستین‌ها خیس نشود (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۰۹). علاوه بر این، دامن قبا به تناسب موقعیت، افزون بر مزیت پوشانندگی، کارکردهای دیگر نیز داشت، «چنان که مستر بیشوپ<sup>۱</sup> در باب روزه طبقه روحانی نقل می‌کند که با دامن قبا صورت خود را پوشانده بود تا مبادا پشه یا مگسی در دهانش داخل شود و روزه‌اش را باطل نماید» (دالمانی، ۱۳۳۵: ۱۸۸). البته به صورت محدود، نوعی دیگر از قبا شبیه لباده امروزی بود که «بغلی» نام داشت و سینه را می‌پوشاند و در پهلو با یک رشته دکمه تا نشیمنگاه بسته می‌شد. این نوع قبا از پارچه شال (ترمه) و پنبه‌ای بود که چون گرم‌تر بود، بیشتر در زمستان استفاده می‌شد (موریه، ۱۳۸۶: ۲۷۴). پادشاهان قاجار، قباهای زردوزی (سپهر، ۱۳۸۶: ۲۷۹/۱) و، یا مروارید دوزی شده می‌پوشیدند (هدایت، ۱۳۸۵: ۷۸). همچنان که از قبای گلابتون‌دوزی شده به عنوان «لباس درباری ایران» در دوره ناصرالدین‌شاه یاد شده است (فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۲۵۶).

---

۱. Bishop

در دوره قاجار و خاصه ناصری، همگام با تحولات عرصه پوشاک، قبا‌ی مردان به رنگ‌های سبز، زرد، آبی، بنفش، قرمز و ... بود (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۱۶۵۳/۲، ۴۰۴۷/۵) و از جنس قدک بوشهری (شقاقی، ۱۳۵۳: ۱۳۵) و یزدی (قهرمان، ۱۳۷۸: ۱۲۷) و، یا ابریشم یزد و کاشان موسوم به تافته، تهیه می‌شد (راوندی، ۱۳۸۲: ۱۱۳/۷). قبا‌ی قدکی به دلیل ارزان بودن، تن‌پوش طبقات ضعیف جامعه بود (دروویل، ۱۳۷۰: ۲۳۷). هرچند گاه، برخی از رجال حکومتی نیز قبا‌ی قدکی بر تن می‌کردند (مستوفی، ۱۳۸۴: ۱۳۱/۱). برخی نیز قبا‌ی خود را از پارچه برک خراسان و، یا کرمان تهیه می‌کردند (راوندی: ۱۰۹/۷-۱۱۰ و شهشهرانی، ۱۳۹۶: ۶۳). به تدریج، قبا‌ی دوخته‌شده از ماهوت معمولی انگلیسی و، یا آلمانی در زمستان هم پوشیده می‌شد (دروویل، ۱۳۷۰: ۱۹۲). بنابراین، تفاوتی در پوشش قبا در میان فقیر و غنی وجود نداشت، جز اینکه فقرا آن را از پارچه‌های ضخیم، اغنیا از ماهوت انگلیسی و اشراف و اعیان از پارچه‌های زربفت تهیه می‌کردند (دوکوتزبوئه، ۱۳۴۸: ۱۸). قبا‌ی دوخته‌شده از کرباس نیز معمول بود. چنان که گفته شده مدرس (د. ۱۳۱۶ش)، در زمستان قبا‌یی از جنس کرباس می‌پوشیده است (مستوفی، ۱۳۸۴: ۴۶۴/۳). برخی از اعیان قبا‌هایی از اطلس بر تن می‌کردند (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۵۰۵۴/۷). میرزا مهدی‌خان شقاقی ممتحن‌الدوله (د. ۱۲۹۹ش)، هنگامی که اول بار به دیدار ناصرالدین‌شاه (حک: ۱۲۴۵-۱۳۱۳ق / ۱۲۲۷-۱۲۷۵ش) رفت، قبا‌ی اطلس بر تن کرد تا در برابر شاه آراسته باشد (شقاقی، ۱۳۵۳: ۱۵۲). میرزا عبدالوهاب نظام‌الملک (د. ۱۲۹۶ش) نیز قبا‌یی از اطلس رنگارنگ بر تن می‌کرد که دور آن با ترمه دوخته شده بود و میج آستین‌های آن، دکمه‌هایی از قیطان داشت (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۵۰۵۴/۷). در میان عموم مردم، برخلاف جوانان که از پارچه‌های زری، زربفت، مخمل کاشان و قلمکار استفاده می‌کردند، افراد مسن، پارچه صوف<sup>۱</sup> و مانند آن نیز می‌پوشیدند (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۶۸: ۸۲). به لحاظ رنگ نیز در طی دوره قاجار، اندک‌اندک محدودیت‌ها بیشتر شد، چنان که بنا به گزارش سیاحان، در عهد مظفری مردان با قبا‌های قهوه‌ای و به‌ندرت، آبی در اجتماع ظاهر می‌شدند (آنه، ۱۳۷۰: ۱۳۰) و کمتر قبا‌هایی از رنگ دیگر به تن می‌کردند. البته رنگ مشکی گاه به نشانه‌ی عزای کاربرد داشت

۱. پارچه ضخیم بافته شده از پشم گوسفند (کمپانی، ۱۳۹۱: ۸۸).

(عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۶۱۴۸/۸). در دوخت آن نیز در سرتاسر این دوره از انواع تکنیک‌ها همچون قیطان‌دوزی استفاده می‌شد که مدت بیشتری دوام بیاورد. با این تمهیدات، قبا، آن اندازه ارزشمند بود که وقتی این پوشش، کیفیت اولیه خود را از دست می‌داد، صاحب قبا آن را به فرزندان ذکور و سپس به خدمه می‌بخشید. به این ترتیب ممکن بود یک قبا تا نیم‌قرن دوام داشته باشد (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۶۸: ۸۲).

در دوره قاجار، یکی از پوشش‌های بیرونی مردان که به عنوان اولین جزء لباس روی پیراهن پوشیده می‌شد، قبای جلو باز بود که لبه سمت چپی را با بندینک‌هایی به زیر بغل سمت راست محکم می‌کردند؛ به گونه‌ای که یقه هفتی روی سینه و چاک‌های در پهلوی راست (از کمر به پایین) به وجود می‌آمد. قبا در دو نوع بلند تا مچ پا و کوتاه تا زانوان و، یا کمی کوتاه‌تر دوخته می‌شد که هر دو صورت آن در اسناد تصویری به‌جای مانده از آن دوره قابل ملاحظه است (تصویر ۱). از این رو، قبای مخصوص معمم‌ها با یقه ساده بدون لبه و تا مچ پا (شهری، ۱۳۶۹: ۴۸۵) و برای دیگران در دو شکل کوتاه و بلند بود. البته در همه انواع قباها، یک و، یا دو شال دور کمر می‌بستند (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۰۶ و ویلز، ۱۳۶۸: ۳۶۱). جنسیت و رنگ این شال متناسب با شخصیت صاحب آن بود. غالباً این شال از ترمه کشمیر و، یا کرمانی بود. شال کشمیری شش برابر گران‌تر از شال کرمانی بود و آنان که استطاعت بستن شال ترمه‌ای نداشتند، به بستن دیگر شال‌ها قناعت می‌کردند (اولیویه، ۱۳۷۱: ۱۵۶ و دروویل، ۱۳۷۰: ۵۰). این شال‌ها، بسیار بلند بود و قریب به هشت یارد<sup>۱</sup> طول و یک یارد عرض داشت (موریه، ۱۳۸۶: ۲۷۵). برخی نیز از شال هندی ساده و ململ<sup>۲</sup> و، یا شال کشمیری و کرمانی (فلاندن، ۱۳۵۶: ۲۵۴) و، یا شال گلداز موصلی استفاده می‌کردند (موریه، ۱۳۸۶: ۲۷۵). بعضی شال سفید از جنس کتان به دور قبا می‌بستند (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۵۰۵۵/۷). در این بین، چلووار سفید رواج بیشتری داشت (ویلز، ۱۳۶۸: ۳۶۱). رنگ سبز در بین سادات متداول بود (ویلز، ۱۳۶۸: ۳۶۳). بدین معنی که فقط سیدها که اولاد پیغمبر اسلام (ص) بودند، حق داشتند روی لباده خود شال سبز ببندند (آنه، ۱۳۷۰: ۱۵۹). هرچند معمولاً همه

۱. هر یارد تقریباً ۹۱۴۴/۷ متر است (دهخدا، ۱۳۷۷: واژه «یارد»).

۲. نوعی پارچه در نهایت نرمی و صفا سفید. نوعی پارچه سفید و نحی (کمپانی، ۱۳۹۱: ۲۲).

اقشار به‌ویژه روحانیون، بازاری‌ها، کسبه و تجار، به بستن شال به دور کمر عادت داشتند، اما کهنسالان علاقه بیشتری به بستن آن نشان می‌دادند (ویلز، ۱۳۶۸: ۳۶۱) و جوانان با میل به کنار گذاشتن آن، به صورت ناخودآگاه، زمینه‌های تحول در عرصه پوشاک ایرانی را فراهم می‌آوردند.

صورت شکلی عبا در دوره قاجار، به عباهای ادوار گذشته شباهت داشت. عبا که آخرین جزء تن‌پوش بیرونی بود؛ لباسی گشاد، بلند و جلو باز بود که روی دیگر لباس‌ها بر دوش می‌انداختند (شهری، ۱۳۶۹: ۴۶۷). گشاد بودن عبا به آن علت بود که ایرانی‌ها به گشاد و راحت بودن لباس اهمیت می‌دادند (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۰۹). عبا در نقاط مختلف ایران بافته می‌شد. در ساری، عبادوزها عباهای خوبی از نخ می‌بافتند (میرزا ابراهیم، ۱۳۵۵: ۱۰۲). همچنان که در یزد و کرمان نیز عبا بافته می‌شد (اولیویه، ۱۳۷۱: ۱۷۴). عبای آهاری کرمان، بسیار اعلا و گران بود (کرمانی، بی‌تا: ۳۴). در کاشان نیز عبایی از ابریشم می‌بافتند که مثل عباهای خوب نجف اشرف و کربلای معلی بوده است (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷: ۱۷۵۹/۳). همچنین، از پشم شتر سفید و، یا سفید مایل به خاکستری و قهوه‌ای سیر و سیاه، عباهای خوبی تهیه می‌شد (فلاندن، ۱۳۵۶: ۲۵۴). چنان که سیاحان از عباهای سیاه‌رنگی یاد کرده‌اند که در آن آب نفوذ نمی‌کرده است (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۱۳). عبای نائین یکی از معروف‌ترین عباها بود (ویلز، ۱۳۶۸: ۳۶۱). عبای نائین با بافت ضخیم و برشته در زمستان و عبای (نجفی) با بافت نازک در تابستان استفاده می‌شد. عبای اعلائی نائین از کرک لطیف، ریزبافت و مانند مخمل بود و عبای نجفی معمولاً از پشم شتر - اعلائی آن از پشم شتر جوان و متوسط از پشم شتر پیر - تهیه می‌شد (شهری، ۱۳۶۹: ۴۶۷). عبای کربلایی (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۱۳)، عبای خرمایی بوشهری (مستوفی، ۱۳۸۴: ۴۲۷/۱) و عبای لرستانی (کمره‌ای، ۱۳۸۴: ۶۵۷/۱) نیز مورد استفاده بوده است.



تصویر ۱: هزارویک شب صنیع‌الملک، سده ۱۳/ق/ ۱۹م، کاخ موزه گلستان (تهران) (نگارنده)

## ۲. طلیعه نمادین شدن قبا و عبا به مثابه پوشش روحانیت شیعه در ایران

چنان که گفته شد، قبا و عبا به عنوان دو تن‌پوش در دوره قاجار در میان ایرانیان رواج داشت. اما در گذر تاریخ و در اواخر دوره فتحعلی‌شاه، تأثیر جریان تجددطلبی در پوشش مردان ایران نضج گرفت و به تدریج رشد کرد. آمد و رفت‌های هیئت‌های فرانسوی و انگلیسی به دربار ایران، به منظور عقد قراردادهای سیاسی - نظامی باعث شد که دربار ایران به تدریج با تحولات اروپا آشنا شود. این امر در ترویج لباس اروپایی در میان درباریان مؤثر بود. تحولات پوشاک عمدتاً از دربار آغاز و به سطح جامعه کشیده می‌شد (فلاح، ۱۳۸۴: ۷۵). حضور خیاطان فرانسوی در دربار نیز زمینه رواج لباس‌های اروپایی را فراهم می‌کرد (دالمانی، ۱۳۳۵: ۲۹۱). همچنین، سفرهای ایرانیان به ترویج آداب و رسوم و لباس اروپایی در جامعه سنتی ایران کمک می‌کرد (فلاح، ۱۳۸۴: ۷۵). چنان که دانشجویانی که به اروپا اعزام می‌شدند، در آنجا لباس اروپایی بر تن می‌کردند و به فرهنگ آنان درمی‌آمدند (فورویه، ۱۳۸۵: ۶۰).

### ۲-۱. دوره فتحعلی شاه؛ آغاز نخستین دگرگونی‌ها در پوشش مردان

در شرح دگرگونی لباس مردان در عصر قاجار، باید گفت که دگرگونی لباس مردان و

رویگردانی آنان از عبا و قبا، یک فرایند زمان‌بر را - از اواخر دوره فتحعلی‌شاه تا پایان قاجار - از سر گذراند. در این فرایند، نظامیان اولین گروهی بودند که در پی نوسازی ارتش ایران با اصلاحات عباس‌میرزا (د. ۱۲۴۹ق)<sup>۱</sup>، لباس خود را مطابق شرایط جدید تغییر داده و لباس فرم غربی بر تن کردند (سایکس، ۱۳۸۰: ۴۵۲/۲-۴۵۳ و ذکایی و امن‌پور، ۱۳۹۲: ۲۹۲). با وجود این، تغییری در لباس عموم مردم ایجاد نشد و مانند قبل، مردان قبا‌ی بلند بر تن می‌کردند (دروویل، ۱۳۷۰: ۵۰)؛ همان گونه که فتحعلی‌شاه تا پایان عمر از تن‌پوش قبا استفاده می‌کرد (هدایت، ۱۳۷۳: ۴۴۳). بنابراین، در زمان فتحعلی‌شاه تغییری جدی در پوشاک مردم پدید نیامد و قبا و عبا در میان آنان رواج داشت.

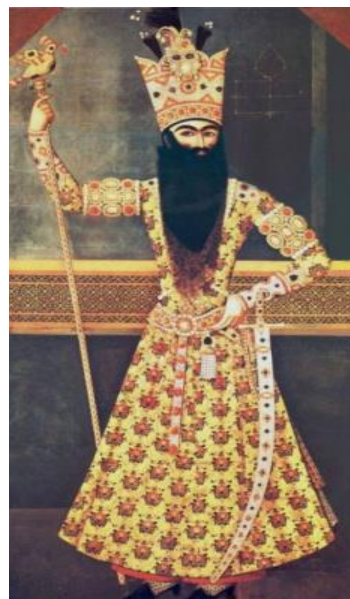
## ۲-۲. عصر محمدشاه؛ تغییرات شکلی در لباس مردان

با به سلطنت رسیدن محمدشاه (حک: ۱۲۵۰-۱۲۶۴ق/۱۲۱۳-۱۲۲۷ش)، فرایند تغییر لباس با تداوم تغییر در لباس نظامیان ادامه یافت. در این دوره، میرزا محمدخان قاجار وزیر جنگ (د. ۱۲۴۶ش)، رسماً جبه و شال و کلاه را کنار گذاشت و به جای آن، لباس کوتاه ملبله‌دوزی و سردوشی‌دار را لباس رسمی خود قرار داد. دیگر نظامیان نیز از او تبعیت کردند و این لباس کوتاه به لباس رسمی نظامیان مبدل شد (مستوفی، ۱۳۸۴: ۹۹/۱). در این دوره، با افول تدریجی نساجی ایران و واردات پارچه‌های غربی، به تدریج کشور به بازار محصولات غربی تبدیل شد، چنان که برخی از سیاحان گزارش کرده‌اند که گاه پارچه‌ای بی‌کیفیت، صرفاً به علت آنکه بافت انگلستان بود، مورد توجه قرار می‌گرفت (شیل، ۱۳۶۲: ۹۸). یعنی، علاوه بر شکل و طرح لباس‌ها که تحت‌تأثیر مدل‌های غربی به‌ویژه فرانسوی قرار داشت، بیشتر منسوجات نیز ساخت کارخانه‌های اروپایی بود (کرزن، ۱۳۸۰: ۶۶۷/۲ و هدایت، ۱۳۸۵: ۴۸۱). از این رو، پارچه‌های ابریشم، ساتن و ماهوت طبقه مرفه جامعه و پوشاک دیگر طبقات که از نخ و پنبه تهیه می‌شد، جملگی محصول کارخانه‌های غرب بودند (ذکایی و امن‌پور، ۱۳۹۲: ۲۹۳). با نظر به اوضاع نابسامان صنعتی، خاصه در عرصه منسوجات که محمدشاه با آن مواجه

۱. فرزند فتحعلی‌شاه و ولیعهد و نایب‌السلطنه وی.

بازیابی زمینه‌های تحدید قبا و عبا به روحانیت شیعه در عصر قاجار | ۱۴۷

بود؛ پادشاه در مقام بالاترین مرتبه سیاسی در جامعه، لباس کوتاه در بر کرد و به درباریان و مردم نیز توصیه کرد که از پوشیدن لباس بلند که علامت تکبر بی‌موضوع است، پرهیز کنند (مستوفی، ۱۳۸۴: ۵۳/۱)، مسئله‌ای که در مقایسه تصاویر فتحعلی‌شاه و محمدشاه قابل ایفاد است (تصاویر ۲ و ۳).



تصویر ۲: فتحعلی‌شاه، اثر مهرعلی، سده ۱۳ق / تصویر ۳: محمدشاه، اثر میرزا بابا الحسینی، سده ۱۹م، کاخ موزه سعدآباد (تهران) / ق ۱۳/۱۹م، موزه ملی ملک (نگارنده) / کیکاووسی، ۱۳۷۱: ۱۳)

به هر روی با تأکید پادشاه بر این موضوع، عده‌ای لباس خود را قدری کوتاه‌تر کردند (مستوفی، ۱۳۸۴: ۵۳/۱). با این حال، قبای راسته بلند همچنان در میان مردم عمومیت داشت و به قشر خاصی منحصر نشده بود (مستوفی، ۱۳۸۴: ۹۹/۱).

۲-۳. عصر ناصرالدین شاه قاجار؛ آغاز روی گردانی عمومی از عبا و قبا  
رویگردانی از قبای راسته بلند و عبا که تن‌پوش مردان ایرانی بود، در دوره ناصرالدین‌شاه و از زمان صدارت میرزا حسین خان سپهسالار (د. ۱۲۶۰ش) در سال

۱۲۸۸ق/۱۲۵۰ش شروع شد و پس از سفر شاه به اروپا در سال ۱۲۹۰ق/۱۲۵۲ش<sup>۱</sup> افزایش یافت (مستوفی، ۱۳۸۴: ۴۹۴/۱). در این دوره، سپهسالار تلاش کرد که لباس سرداری را جایگزین قبا کند (مستوفی، ۱۳۸۴: ۱۲۴/۱). سرداری چیزی بین فراق و لباس راحتی اروپاییان بود که البته به تناسب هر فرد دوخته می‌شد (مک گرگور، ۱۳۶۶: ۱۶۲/۱). همچنین مقامات رسمی از پوشیدن عبا منع شدند (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۸۰۲۹/۱۰). البته با برکناری میرزا حسین‌خان از صدارت و جایگزینی مستوفی‌الممالک (د. ۱۲۶۵ش) به جای او در سال ۱۲۹۰ق/۱۲۵۲ش، روند این تغییر کند شد و به جز نظامی‌ها و جوانان که لباس کوتاه هشت نه ماهه اخیر را حفظ کردند، مجدداً لباس‌های بلند جای دیگر لباس‌ها را گرفت (مستوفی، ۱۳۸۴: ۱۳۱/۱). با روی کار آمدن امین‌السلطان (د. ۱۲۸۶ش) در ۱۳۰۳ق/۱۲۶۵ش، تغییر لباس مردان شتاب بیشتری گرفت. وی پس از بازگشت از فرنگ به ترویج فرهنگ اروپا پرداخت (مستوفی، ۱۳۸۴: ۴۹۵/۱). چنان که به شهادت تاریخ، سرداری و جلیقه و شلوار لباس عمومی شد. البته روحانیون و تجار و بعضی از پیرمردهای قدیمی که تغییر لباس را با حیثیت خود مغایر می‌دانستند، لباس راسته و بلند می‌پوشیدند. چه اینکه بالاپوش برای روحانیون به عبا محدود شد، در حالی که دیگران به نوبت از عبا و لباده استفاده می‌کردند (مستوفی، ۱۳۸۴: ۵۱۰/۱ و ویلز، ۱۳۶۸: ۳۶۰). برخی نیز عبا را همراه سرداری به بر می‌کردند (امین‌لشکر، ۱۳۷۸: ۱۸۲).

#### ۲-۴. عصر مشروطه؛ نمادین شدن عبا و قبا به مثابه پوشش علمای شیعه در ایران

در دوره مظفردالدین‌شاه (حک: ۱۳۱۳ق-۱۳۲۴ق/۱۲۷۵-۱۲۸۵ش) تغییرات لباس ادامه پیدا کرد. مظفردالدین‌شاه بر خلاف سنت پیشینیان خود که در هنگام بر تخت نشستن قبای پادشاهی بر تن می‌کردند (نائینی، ۱۳۵۳: ۷۲/۱)، قبای مروارید دوز بر تن نکرد (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۲۱). این امر از رویگردانی وی از سنت‌های پیشین در عرصه پوشاک حکایت می‌کرد. مظفردالدین‌شاه لباس اروپایی بر تن می‌کرد (آنه، ۱۳۷۰: ۱۳۶) و

۱. اولین سفر شاه در ۲۱ صفر ۱۲۹۰ق/ ۳۱ فروردین ۱۲۵۲ش آغاز شد و پنج ماه به طول انجامید (مستوفی، ۱۳۸۴: ۱۲۶/۱-۱۲۷).

به جای عبا و قبا، سرداری و پالتو می‌پوشید و اغلب پیراهن آهاردار فرنگی به تن می‌کرد (سپهر، ۱۳۸۶: ۵۹۳/۱). با صدور فرمان مشروطیت در ۱۳۲۴ق/۱۲۸۵ش و تحولات اجتماعی پس از آن، تجددگرایی در تن‌پوش‌های ایرانیان، به‌ویژه پوشاک شهرنشینان رقم خورد. بدین ترتیب تفنن در البسه به همه گروه‌های اجتماعی شهری راه یافت و الگوی پوشش قدیمی مردم را بیش از پیش دگرگون کرد. به تدریج لباس فرنگی متداول شد و به دلیل اعتراض نکردن مردم به آن، کم‌کم مورد قبول واقع شد (فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۹۳). سربازان پیاده‌نظام نیز در تقلیدی ناشیانه از مدل اروپایی به کت کوتاهی ملبس شدند که تأسف برخی از سیاحان را برانگیخت، به آن دلیل که کت معمولی ایرانی علاوه بر اینکه برای خدمت مناسب‌تر به نظر می‌رسید، زیباتر نیز بود (مک‌گرگور، ۱۳۶۸: ۱۰/۱).

تغییر پوشش در دوره محمدعلی‌شاه قاجار (حک: ۱۳۲۴-۱۳۲۷ق/۱۲۸۵-۱۲۸۸ش) نیز تداوم پیدا کرد (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۱۹۳۱/۳). تداوم تغییرات به‌گونه‌ای بود که در دوره احمدشاه (حک: ۱۲۸۸-۱۳۰۴ش) دیگر عبا و قبا از رسمیت و رواج افتاد و سرداری، ردنکت<sup>۱</sup> فاستونی، کت و جلیقه و شلوار به عنوان لباس رسمی رواج پیدا کرد. البته برخی عبا نیز بر دوش می‌انداختند که این امر به جهت شرم از حضور در جمع با لباس‌های کوتاه بود (مستوفی، ۱۳۸۴: ۴۲۶/۲ و عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۴۷۹۶/۶)، امری که عمومیت نداشت و صرفاً برای افراد مسن اهمیت داشت.

با وجود این، علما و روحانیون شیعه در ایران، پوشش سنتی خود را حفظ کردند (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۱۳). به گونه‌ای که از محدود شدن عبا (ویلز، ۱۳۶۸: ۳۶۰-۳۶۱) و قبا به روحانیت شیعه یاد شده است (آنه، ۱۳۷۰: ۱۵۸). در دوره قاجار، علما با پوشیدن قبا، عبا و عمامه از دیگر هموطنانشان متمایز می‌شدند (بروگش، ۱۳۷۴: ۷۸). این پوشش در میان دراویش نیز رواج داشت، با این تفاوت که عبا در اویش، در قالب عبا هزار بخیه و، یا عبا قهوه‌ای سیر و پوستینی از گوسفند بر روی آن، قابل شناسایی بود (همان) و از این حیث، از تأثیر بر وجه نمادین پوشش روحانیت شیعه بی‌بهره ماند

۱. ردنکت یا ردنگت قسمی جامه مردانه مانند پالتو، اما طویل‌تر و عریض‌تر از بالاپوش معمولی دهخدا، ۱۳۷۷: واژه «ردنگت».

(تصاویر ۴ و ۵).



تصویر ۴: روحانیون قاجاری (دیولانوا، ۱۳۳۲: ۵۸) تصویر ۵: روحانی قاجاری (بنجامین، ۱۳۶۳: ۳۱۴)

به این ترتیب، قبا و عبا کم‌کم به عنوان کسوت روحانیت شیعه تعریف شد و صورت سمبلیک و استعاره‌ای پیدا کرد. این جنبه سمبلیک در جامعه معنی و مفهوم پیدا کرد به گونه‌ای که وقتی نوز<sup>۱</sup> بلژیکی در مراسم سال نو مسیحی، عبا و قبا و دیگر اجزای لباس روحانیت را به تن کرد، اهانت به روحانیت شیعه تلقی شد و اعتراض علما و مردم را برانگیخت (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۴/۲). برخی از نویسندگان از یادکرد این جریان از تعبیر «آخوند نوز» بهره گرفتند (مستوفی، ۱۳۸۴: ۶۳/۲) که این امر بیان‌کننده نمادین شدن تن‌پوش عبا و قبا برای روحانیت شیعه است.

با توجه به آنچه که گفته شد، تغییر در پوشاک مردان، به‌خصوص رویگردانی از قبا و عبا در دوره قاجار، در طی یک فرایند زمانی و به دلیل علل و عوامل «اقتصادی و تجاری»، «فرهنگی و اجتماعی»، «سیاسی، حکومتی و نظامی» پدید آمد. انقلاب صنعتی، فقر مردم، تجارت نامناسب داخلی و خارجی، استفاده نکردن از کالاهای ملی،

---

۱. Joseph Naus (1849- 1920)

تعرفه‌های گمرکی و نظام نامناسب صادرات و واردات کالا، بروز تغییرات اقتصادی را سبب شد. عواملی همچون ضعف ارتش، بی‌کفایتی سیاستمداران داخلی و شکست در جنگ‌ها، تحولات سیاسی را به وجود آورد. همچنین عواملی مانند آموزش، رسانه، ترجمه متون، سفر بزرگان دولتی و فرستادن دانشجو به دیگر کشورها در این دگرگونی‌ها مؤثر بود. هریک از این عوامل به گونه‌ای تطور در تفکر مردم را سبب شد و به تغییر در سبک پوششی ایشان انجامید (مونس، ۱۳۹۶: ۱۳۹).

### نتیجه‌گیری

در بازه طولانی حکومت قاجاریان، تغییراتی در عرصه پوشاک به وقوع پیوست که پوشش مردانه نیز از آن به دور نماند. با وقوع این دگرگونی، مردان قبا و عبا را به کنار گذاشتند و دیگر انواع تن‌پوش‌ها همچون کلیجه، سرداری و در نهایت، کت و شلوار را به عوض آن برگزیدند. با مطالعه منابع تاریخی آن عهد و به‌ویژه سفرنامه‌ها، متوجه می‌شویم که این استحاله در بازه زمانی اواخر سلطنت فتحعلی‌شاه تا دوره احمدشاه رقم خورده است و البته مقارن با برخی دوره‌های پادشاهی همچون محمدشاه و ناصرالدین‌شاه این روند، با سرعت بیشتری دنبال شد که کاستی‌های اقتصادی و تأثیرات فرهنگی غرب، از جمله مهم‌ترین عوامل تسریع آن به شمار می‌رود. با پیدایی این تغییرات، علمای شیعه در ایران، با ثبات فرهنگی و حفظ پوشش پیشینیان که سابقه آن تا عهد پیامبر اکرم (ص) و پیش از آن قابل پی‌جویی است، قبا و عبا را رنگی دیگر بخشیدند. بدین قرار، هرچند سردمداران حکومتی در رأس و مردم جامعه به تبعیت از ایشان، به تغییر پوشاک سنتی اهتمام ورزیدند، اما علمای دین با پایداری بر پوشش سنتی خود از دیگر اصناف متمایز شدند. پس وجه نمادین و سمبلیک این پوشش تقویت و در صورتی مجزا با دیگران تعریف شد. این گونه بود که قبا و عبا به ترتیب به عنوان اولین و دومین جزء پوشش بیرونی روحانیون شیعه در ایران، به صورت فراخ و بلند و در جنسیت و رنگ‌بندی خاص تعریف ویژه پیدا کرد و تا به امروز ماندگار شد. به‌واقع شاید آن پایداری در بزنگاه تاریخی تحولات فرهنگی و اجتماعی، سبب شد که این کسوت در اعصار بعد از جمله دوره پهلوی در مقابل تمام محدودیت‌ها و

دشواری‌ها تاب بیاورد و در تاریخ معاصر مانا شود. دوامی که مترادف ارزش‌های نمادین و کارکردهای ویژه این پوشش در عرصه سیاسی و اجتماعی قابل تعریف خواهد بود و امید می‌رود که در مطالعات دیگر پژوهندگان مطمح نظر قرار گیرد. در جدول ذیل، نمایی کلی از جنس، شکل و رنگ قبا و عبا و نیز تغییراتی که در کاربرد این دو تن پوش پدید آمده، ارائه شده است.

نوع پوشش	خصایص صوری	در صورت کلی	پس از تحدید به لباس روحانیت
قبا	جنسیت	قلمکار/ابریشمین/ ماهوت/ مطرز به طلا و نقره/ کمخا/ ساتن/ نخ و پنبه/ صوف و استفا	به تبعیت از قبل، اما در صور ساده‌تر و بدون نقش
	شکل	با آستین‌های بلند/ و سپس تغییر آن به پوشش نیم‌تنه تا زانو در دوره محمدشاه و جایگزینی با قبای کوتاه در دوره‌های بعدی	با آستین‌های بلند/ پوشش سراسری از گردن تا پاشنه پا با یقه باز و هلالی
	رنگ	متنوع برحسب تمایل اشخاص، قرمز، زرد، سبز	محدود همچون سفید، قهوه‌ای و آبی
عبا	جنسیت	پشم/ نخ پنبه/ برک و قدک/ چیت/ فرنگی/ کرک/ کشمیرشکن	پشم و پنبه/ برک و کرک
	شکل	در ابتدا گشاد و بلند و جایگزینی با سرداری، کلیجه و کت در دوره‌های بعدی	گشاد، گرم و راحت، ضدآب و در عین حال کاملاً سبک
	رنگ	سفید/ سفید مایل به خاکستری/ قهوه‌ای روشن و سیر/ سیاه/ آبی/ بیدگلی	به تبعیت از قبل با رنگ‌های محدودتر

## منابع

- آنه، کلود (۱۳۷۰)، *گل‌های سرخ اصفهان (ایران با اتومبیل)*، ترجمه فضل‌الله جلوه، تهران: روایت.
- ابن حوقل، محمد (۱۹۳۸م)، *صورة الأرض*، بیروت: دار صادر.
- اسلامی‌تنها، اصغر (زمستان ۱۳۹۱)، «لباس روحانیت به مثابه دال سیاسی در ایران معاصر»، *علوم سیاسی*، شماره ۶۰، صص ۱۰۹-۱۳۳.
- اشپولر، برتولد (۱۳۷۳)، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری و مریم میراحمدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اصطخری، ابراهیم‌بن محمد (۱۹۲۷م)، *مسالك الممالک (لیدن)*، بیروت: دار صادر.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷)، *تاریخ منتظم ناصری*، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- اولیویه، آنتوان (۱۳۷۱)، *سفرنامه اولیویه*، ترجمه محمدطاهر میرزا، تهران: اطلاعات.
- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۸۱)، *سلسله‌های اسلامی جدید*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز باستان‌شناسی اسلام و ایران.
- باصری، سمیه و مریم کریمی (۱۳۹۸)، «پوشاک سنتی به نام قبا در جامعه ایران»، *فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، شماره ۵۴، صص ۲۵۷-۲۹۰.
- بروگش، هینریش (۱۳۷۴)، *در سرزمین آفتاب*، ترجمه مجید جلیلونند، تهران: مرکز.
- بیشوپ، ایزابلا (۱۳۷۵)، *از بیستون تا زردکوه بختیاری*، ترجمه مه‌راب امیری، تهران: مه‌نا.
- بی‌هقی، ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۷۴)، *تاریخ بی‌هقی*، تهران: مه‌تاب.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۱)، *ایران و ایرانیان*، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: خوارزمی.
- پیرنیا، حسن (۱۳۷۵)، *تاریخ ایران باستان*، تهران: دنیای کتاب.
- تاورینه، ژان باپتیست (۱۳۳۶)، *سفرنامه تاورینه*، ترجمه ابوتراب نوری، اصفهان: کتابخانه سنایی.
- ترکمان، اسکندربیگ (۱۳۸۲)، *عالم آرای عباسی*، تصحیح ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- حسینی‌فسایی، حاج میرزا حسن (۱۳۸۲)، *فارسنامه ناصری*، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر.
- حمیری، محمدبن عبدالمنعم (۱۹۸۴م)، *الروض المعطار فی خبر الأقطار*، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.

- دالمانی، هانری رنه (۱۳۳۵)، *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*، ترجمه همایون فره‌وشی، تهران: چاپ گیلان.
- دروویل، گاسپار (۱۳۶۷)، *سفر در ایران*، تهران: شباویز.
- دزی، راینهارت پیتر (۱۳۹۶)، *فرهنگ البسه مسلمانان*، ترجمه حسینعلی هروی، تهران: دانشگاه تهران.
- دوکوتزبونه، موریس (۱۳۴۸)، *مسافرت به ایران به معیت سفیر کبیر روسیه*، ترجمه محمود هدایت، تهران: امیرکبیر.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱)، *حیات یحیی*، تهران: عطار.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه دهخدا*، تهران: دانشگاه تهران.
- دیولافوا، ژان (۱۳۳۲)، *سفرنامه مادام دیولافوا*، ترجمه همایون فره‌وشی، تهران: خیام.
- ذکایی، محمدسعید و مریم امن‌پور (۱۳۹۲)، *درآمدی بر تاریخ فرهنگی بدن در ایران*، تهران: تیسرا.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۲)، *تاریخ اجتماعی ایران*، تهران: نگاه.
- رایس، کلارا (۱۳۸۳)، *زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان*، ترجمه اسدالله آزاد، تهران: کتابدار.
- رحیم‌زاده صفوی، علی اصغر (۱۳۶۸)، *اسرار سقوط احمدشاه*، به کوشش بهمن دهگان، تهران: فردوسی.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران*، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: افسون.
- سپهر، عبدالحسین خان (۱۳۸۶)، *مرآت الوقایع مظفری*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: میراث مکتوب.
- شاردن، ژان (۱۳۷۲)، *سفرنامه شاردن*، ترجمه: اقبال یغمایی، تهران: توس.
- شقایق، حسین‌قلی خان (۱۳۵۳)، *خاطرات ممتحن الدوله*، تصحیح حسین‌قلی خان‌شقایق، تهران: ۱۳۵۳.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۸۷)، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: بهزاد.
- شهری، جعفر (۱۳۶۹)، *تاریخ اجتماعی طهران در قرن سیزدهم*، تهران: رسا.
- شهبانوی، سهیلا (۱۳۹۶)، *پوشاک دوره قاجار*، تهران: میردشتی.
- شیل، مری (۱۳۶۲)، *خاطرات لیدی شیل*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو.
- شیمیل، آنه ماری (۱۳۸۶)، *در قلمروی خانان مغول*، ترجمه فرامرز نجد سمیعی، تهران: امیرکبیر.

- ضرابی، عبدالرحیم کلانتر (۱۳۴۱)، *تاریخ کاشان*، به کوشش ایرج افشار، تهران: ابن‌سینا.
- عظیم‌زاده طهرانی، طاهره و فرزانه سعادت‌فر (۱۳۹۵)، *دگرگونی رنگ طرح و تزیین در پوشاک ایرانیان، (از ابتدا تا پایان روزگار قاجار)*، مشهد: نگاران سبز.
- عین‌السلطنه، قهرمان میرزاسالور (۱۳۷۴)، *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، تهران: اساطیر.
- فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد (۱۴۰۹ق)، *العین*، قم: هجرت.
- فریزر، جیمز بیلی (۱۳۶۴)، *سفرنامه فریزر: سفر زمستانی، ترجمه منوچهر امیری*، تهران: توس.
- فلاح، مهدی (۱۳۸۴)، *کشف حجاب: زمینه‌ها، پیام‌ها و واکنش‌ها*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- فلاندن، اوژن (۱۳۵۶)، *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*، ترجمه حسین نور صادقی، تهران: اشراقی.
- فوروکاوا، نوبویوشی (۱۳۸۴)، *سفرنامه فوروکاوا*، ترجمه هاشم رجب‌زاده و کینیچی‌ئه اورا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فووریه، ژوانس (۱۳۸۵)، *سه سال در دربار ایران*، ترجمه عباس اقبال، تهران: نشر علم.
- فیدالگو، گرگوریو پیرا (۱۳۵۷)، *گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار سلطان حسین صفوی*، ترجمه پروین حکمت، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- قهرمان، امین لشکر (۱۳۷۸)، *روزنامه خاطرات امین لشکر*، تهران: اساطیر.
- کرزن، جورج ناتانیل (۱۳۸۰)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کریستین‌سن، آرتور (۱۳۶۸)، *ایرانیان در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- کمره‌ای، سید محمد (۱۳۸۴)، *روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای*، تصحیح محمد جواد مرادی نیا، تهران: اساطیر.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴)، *شرح زندگانی من*، تهران: زوار.
- مک گرگور، کلنل س. ام. (۱۳۶۶)، *شرح سفری به ایالت خراسان*، ترجمه مجید مهدی‌زاده، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- ملکم، جان (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران*، ترجمه اسماعیل حیرت، تهران: افسون.
- موریه، جیمز (۱۳۸۶)، *سفرنامه جیمز موریه*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- موسوی فندرسکی، سیدابوطالب (۱۳۸۸)، *تحفه‌العالم در اوصاف و اخبار شاه سلطان‌حسین*،

تحقیق: رسول جعفریان، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.  
میرزا ابراهیم (۱۳۵۵)، *سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان*، تحقیق: مسعود گلزاری، تهران:  
بنیاد فرهنگ ایران.  
مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۸۷)، *ایران در زمان نادرشاه*، ترجمه رشید یاسمی، گردآوری و  
تصحیح: علی اصغر عبداللهی، تهران: دنیای کتاب.  
نیبور، کارستن (۱۳۵۴)، *سفرنامه کارستن نیبور*، ترجمه پرویز رجبی، تهران: توکا.  
والیزاده معجزی، محمدرضا (۱۳۸۰)، *تاریخ لرستان روزگار قاجار*، تهران: انتشارات حروفیه.  
ویلز، چارلز جیمز (۱۳۶۸)، *ایران در یک قرن پیش (سفرنامه دکتر ویلز)*، ترجمه غلامحسین  
قراگوزلو، تهران: اقبال.  
هدایت، رضاقلی خان (۱۳۷۳)، *فهرس التواریخ*، تصحیح: عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث،  
تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.  
هدایت، مهدیقلی (۱۳۸۵)، *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار.  
هردوت (۱۳۸۲)، *تاریخ هردوت*، ترجمه هادی هدایتی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ  
دانشگاه تهران.

### List of sources with English hand writing

- Allemagne, Henry Rene'd (1335), *Travelogue from Khorasan to Bakhtiari*, translated by Homāyoūn Farhvašī, Tehran: Čāp Gīlān.
- Anet, Claude (1991), *The Red Flowers of Isfahan*, translated by Fażlollāh Jelveh, Tehran: Revāyat.
- Archeology of Islam and Iran.
- ‘Azīmzādeh Tehranī, Tāhereh and Farzāneh Sa‘ādatīfar (2016), *Changing the color of design and decoration in Iranian clothing, (from the beginning to the end of the Qajar era)*, Mashhad: Negārān-e Sabz.
- Bāserī, Somayeh and Maryam Karīmī (1398), "A Study on the Traditional Clothing Called Gaba in the Iranian Cultural Society", *Quarterly Journal of the cultural studies & communication*, No. 54, pp. 257-290.
- Bayhaqī, Abolfazl Moḥammad b. Ḥosseīn (1374), *Tārīk-e Bayhaqī*, Tehran: Mahtāb Publications.
- Bishop, Isabella Lucy Bird (1375), *Jurneys in persia and Kurdistan*, translated by Meḥrāb Amīrī, Tehran: Mahnā.
- Bosworth, Clifford Edmund (2002), *The new islamic dynasties: a chronological and genealogical manual*, translated by Fereydoūn Badreh’ī, Tehran: Center
- Brugsch, Heinrich Karl (1374), *Im lande der Sonne*, translated by Majīd Jalīlvand, Tehran: Center.
- Chardin, Jean (1372), *Journal du voyage du Chevalier Chardin en perse aux Indes Orientals*, translated by Iqbāl Yağmā’ī, Tehran: Toos.
- Christensen, Arthur (1989), *L'Iran sous les Sassanides*, translated by Rašīd Yāsemī, Tehran: Doyāy-e Ketāb.
- Curzon, George Nathaniel Curzon (2001), *Persia and the Persian question*, translated by Gōlām ‘Alī Vaḥīd Māzandarānī, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Deḥḳodā, ‘Alī Akbar (1998), *Loğat-nāme Deḥḳodā*, Tehran: University of Tehran.
- Dieulafoy, Jane (1332), *Madame Dieulafoy's travelogue*, translated by Homāyoūn Farhvašī, Tehran: ḳayyām.
- Dokotsboe, Morris (1348), *Travel to Iran accompanied by the Ambassador of Russia*, translated by Maḥmoūd Hedāyat, Tehran: Amīrḳabīr.
- Dolatābādī, Yaḥyā (1371), *Ḥayāt-e Yaḥyā*, Tehran: ‘Atḥār.
- Dozy, Reinhart Pieter Anne (1396), *Dictionnaire detaille des noms des vetements chez les Arabes*, translated by Ḥosseīn ‘Alī Heravī, Tehran: University of Tehran.
- Drouville, Gaspard (1988), *Voyage en Perse en 1812 et 1813, Paris 1828 - Masson et Yonet*, Tehran: Šabāvīz.
- ‘Eīn al-Saltāneh, Qahramān Mīrzāsālvar (1374), *Rūz-nām-e ḳāṭerāt-r ‘Eīn al-Saltāneh*, Tehran: Asāṭīr.
- Eṣṭaḳrī, Ibrāhīm b. Moḥammad (1927), *Masālīk al-Mamālīk (Leiden)*, Beirut: Dār Šāder.
- E‘temād-ol-Saltāneh, Moḥammad Ḥassan ḳān (1367), *Tārīk-e Montāzem Nāserī*, edited by Moḥammad Ismā‘īl Rezvānī, Tehran: Donyāy-e Ketāb.
- Fallāḥ, Mehdī (2005), *Hejāb Discovery: Backgrounds, Consequences and Reactions*, Tehran: Institute of Studies and Political research.
- Farāhīdī, ḳalīl b. Aḥmad (1409 AH), *Al-‘Aīn*, Qom: Hejrat.
- February, June (2006), *Three years in the court of Iran*, translated by ‘Abbās Iqbāl, Tehran: ‘Elm.

- Fidalgo, Gregorio Pereira (1978), *Correspondence of the Ambassador of Portugal in the Court of Sultan Hossein Safavid*, translated by Parvīn Hekmat, Tehran: University of Tehran.
- Flandin, Eugene (1977), *Voyage en Perse*, translated by Hossein Noor Šadeqi, Tehran: Ešrāqi.
- Freezer, James billy (1364), *Freezer Travelogue: Winter Travel*, translated by Manoučehr Amīrī, Tehran: Toos.
- Furukawa, Nobuyoshi (2005), *Travels of Nobuyoshi Furukawa member of the general staff the deputy of and first embassy of Japan to Persian*, translated by Hāšem Raġabzādeh, Tehran: Anjoman Asar va mafakher Farhangi.
- Hedayat, Mahdīqolī (2006), *ġāterāt va al-ġātarāt*, Tehran: Zavvār.
- Hedāyat, Rezāqolī ġān (1373), *Fehres al-Tawārīġ*, Edited by: ‘Abdolhossein Navā’ī and Mīr Hāšem Moġhaddet, Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies.
- Herodotus (2003), *History of Herodotus*, translated by Hadī Hedāyatī, Tehran: Tehran University.
- Hīmyarī, Moġammad b. ‘Abdol Mon‘īm (1984), *Al-Rawġ Al-Ma‘ṭār Fī ġabar Al-Aġṭār*, Beirut: Maktabata Lebanon Našrūn.
- Hosseini Fasā’ī, Hāġ Mīrzā Ḥassan (2003), *Fārsnām-e Nāšerī*, edited by Mansoūr Rastegār Fasā’ī, Tehran: Amīr Kabīr.
- Ibn Hawqal, Moġammad (1938), *Šorat al-Arġ*, Beirut: Dār Šāder.
- Islamī Tanaha, Ašġar (2012), "The Outfit Of Shiite Clergy As A Political Significant In The Contemporary Iran", *Political Science*, No. 60, pp. 109-133.
- Kamareh’ī, Seyed Moġammad (2005), *Rūz-nāme ġāterāt-e Seyed Moġammad Kamareh’ī*, edited by Moġammad Javad Moradīnīyā, Tehran: Asāṭīr.
- MacGregor Sir Charles Metcalfe (1987), *Narrative of a Journey through the province of Khorasan on the N.W. Frontier of Afghanistan in 1875*, Mashhad: Astān-e Quds Ražavī.
- Malcolm, Sir John (2001), *History of Iran*, translated by Esmā‘īl Heīrat, Tehran: Afsoon.
- Minorskii, Vladimir Fedorovich (2008), *Iran in the time of Nader Shah*, translated by Rašīd Yāsem, compiled and edited by ‘Alī Ašġar ‘Abdollahī, Tehran: Donyā-ye Ketāb.
- Mīrzā Ebrāhīm (1355), *Safar-nām-e Astarābād, Māzandarān and Gīlān*, Research: Mass‘ūd Golzārī, Tehran: Bonīyād Farhang Iran.
- Morier, James Justinian (2007), *A Journmey through Persia, Armenia, and Afghanistan*, translated by Abūlġāsem Sārī, Tehran: Toos.
- Mostofi, Abdollah (2005), *Šarġ-e Zendeġī-ye Man*, Tehran: Zavvār.
- Moušavī Fendereskī, Seyyed Abūṭāleb (2009), *The Gift of the World in the Attributes and News of Shah Sultan Hussein*, Research by Rasūl Ja‘farīyān, Tehran: Library, Museum and Documentation Center of the Islamic iConsultative Assembly.
- Niebuhr, Carsten (1354), *Carsten Niebuhr's travelogue*, translated by Parvīz Raġabī, Tehran: Toūkā.
- Olivier, Antoine (1371), *Olivier's travelogue*, translated by Moġammad Ṭāher Mīrzā, Tehran: Eṭelā‘āt.
- Pīrnīyā, Ḥassan (1375), *History of Ancient Iran*, Tehran: Doyā-ye Ketāb.
- Polak, Jakob Edward (1982), *Persien das land und seine bewohner*, translated by Keikāvoūs ġāhāndārī, Tehran: ġārazmī.
- Qahramān, Amīn Laškar (1999), *Rūz-nāme ġāterāt-e Amīn Laškar*, Tehran: Asāṭīr.

- Rahīmzādeh Šafavī, 'Ali Ašgar (1368), *Secrets of the fall of Ahmad Shah*, by Bahman Dehgān, Tehran: Ferdowsī.
- Ravandī, Morteżā (2003), *Social History of Iran*, Tehran: Negāh Publications.
- Rice, Clara colliver (2004), *Persian women*, translated by Assadollāh Āzād, Tehran: Ketābdār.
- Šahrī, Ja'far (1990), *The Social History of Tehran in the Thirteenth Century*, Tehran: Rasā.
- Šahšahānī, Soheīlā (1396), *Pošak-e Doūre Qājār*, Tehran: Mīrdaštī.
- Šamīm, 'Alī Ašgar (2008), *Iran during the Qajar dynasty*, Tehran: Behzād.
- Šaqāqī, Ḥosseīn Qolī k̄ān (1353), *k̄āterāt-e Momtaḥen al-Dawlah*, edited by Ḥosseīn Qolī k̄ān Šaqāqī, Tehran: 1353.
- Schimmel, Annemarie (2007), *In the Realm of the Mongol Khans*, translated by Faramarz Najd Samiei, Tehran: Amir Kabir
- Sepehr, Abdolḥosseīn k̄ān (2007), *MerĀt al-Vaqāye'-e Mozaferī*, edited by Abdolḥosseīn Navā'ī, Tehran: Mīrāt-e Maktūb.
- Sheit, Mary Leonora (1362), *Climpses of life and manners in Persia*, translated by Ḥosseīn Abū-Torābīyān, Tehran: Našr-e Nū
- Spuler, Bertold (1373), *Iran in fruh - islamischer zeit*, translated by javād Falāṭūrī and Maryam Mīr Aḥmadī, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Sykes, Percy Molesworth (2001), *History of Iran*, translated by Seyyed Moḥammad Taqī Faqr Dā'ī Gīlanī, Tehran: Afsoon.
- Taverine, Jean Baptiste (1336), *Tavernier travelogue*, translated by Abū Torāb Noūrī, Esfahan: Ketābkān-e Sanā'ī.
- Turkmān, Eskandarbeīg (2003) 'Ālam Ārāye 'Abbāsī, edited by Iraĵ Afšār, Tehran: Amīr Kabīr.
- Valīzādeh Mo'jezī, Moḥammad Reżā (2001), *History of Lorestan during the Qajar period*, Tehran: Horofīyeh Publications.
- Wills, Charles James (1368), *The Land of the lion and the sun, or, modern Persia*, translated by Ġolāmḥosseīn Qarāgūzlū, Tehran: Iqbāl.
- Zakā'ī, Moḥammad Sa'eed and Maryam Amānpoūr (2013), *An Introduction to the Cultural History of the Body in Iran*, Tehran: Tīsā.
- zarābī, 'Abdolraḥīm Kalāntar (1341), *Tārīk-e Kāšān*, by Iraĵ Afšār, Tehran: Ebn Sīnā